تحلیلی جغرافیایی از تئوری‌های عدالت اجتماعی

دکتر نفیسه مرصوصی
دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری
استادیار دانشگاه پیام نور مرکز تهران

چکیده

موضوع «عدالت اجتماعی» یکی از مباحث بسیار مهم در مکتب انسان‌ساز اسلام می‌باشد. بگونه‌ای که خداوند متعال هدف از بعثت انبیا را اقامه قسط و عدل توسط مردم بیان می‌نماید (سوره: حدید، آیه: ۲۵). متاسفانه مفهوم عدالت اجتماعی از دیدگاه اسلام آنچنان که شایسته است مورد توجه اندیشمندان اسلام قرار نگرفته، تا ابعاد گوناگون آن براساس نیاز جوامع انسانی تئوریزه شود. اکنون فقدان عدالت اجتماعی در میان جوامع اسلامی خود دلیل بر این مدعا است.

در غرب نیز مفهوم عدالت اجتماعی حداقل از زمان ارسطو به دلیل ضرورت سازمان‌های اجتماعی و به عنوان موضوع و دستورالعمل سازمان‌های اجتماعی، مطرح بوده است. اما در سه دهه گذشته بازتاب تفکر تئوریکی آن هم در ابعاد تحلیل فلسفی و هم از نظر دلائل علمی در رابطه با تغییر شکل وضعیت رفاه، جنبه‌های جدید و جالبی یافته است. مفاهیم شرایط اجتماعی و مسئولیت فردی نقش مهمی را در تئوری‌های «عدالت اجتماعی» ایفاء می‌کنند و این مفاهیم از زمان منتسکیو به عنوان نقطه اتصال رشته‌های مختلف علوم اجتماعی مطرح بوده‌اند. این مقاله تلاش دارد تا ابعاد مختلف عدالت اجتماعی را از دیدگاه‌های مختلف موردبررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد. و دلائل ضعف عدالت اجتماعی در بعضی جوامع اسلامی را ریشه‌یابی نماید.

واژگان کلیدی: اسلام، لیبرالیسم، عدالت اجتماعی، مسئولیت فردی، رفاه اجتماعی، مساوات، برابری فرصت‌ها.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

مقدمه

عدالت اجتماعی و راهکارهای رسیدن به آن همواره در مکاتب الهی و مکاتب محتلف مادی مطرح بوده و موردتوجه اندیشمندان جهان می‌باشد.

این مقاله تلاش دارد تا تمایزات و تفاوت‌های بنیادین مکتب اسلام و لیبرالیسم را به عنوان یک مکتب مادی به چالش کشیده و ضمن نقد و بررسی عدالت اجتماعی مکاتب مادی، دلائل برتری مفاهیم عدالت در اسلام را به شرح زیر بیان می‌نماید:

- تئوری عدالت اجتماعی غربی فاقد کارآمدی لازم برای ایجاد عدالت اجتماعی بویژه در سطح جهان می‌باشد.
- عدالت اجتماعی تنها با مفهوم اسلامی، می‌تواند نجات بخش جوامع انسانی باشد.
- فقدان عدالت اجتماعی در میان جوامع اسلامی، به دلیل عدم انطباق این جوامع با فلسفه سیاسی اسلام است.

بحث: لیبرالیسم و عدالت اجتماعی

مفهوم «شرایط اجتماعی» حداقل بعدازظهور اول سوسیالیسم مدرن و سپس در دوره سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس موردتوجه قرارگرفت. مفهوم مسئولیت اجتماعی نیز موضوع مباحث طولانی اقتصادانان، در مورد اینکه «تا فرد به از دست‌دادن مقادیر قابل‌توجهی از منافع شخصی خود راضی نشود، مساوات برقرار نخواهد شد» بوده است. فلاسفه سیاسی نیز غالباً معتقدند، که مساوات در گام اولیه مطلوب نیست چرا که مساوات در تضاد با مسئولیت‌پذیری فرد می‌باشد (Acocella -2002) بعد از قرن ۱۸، مفهوم مسئولیت فردی، توسط دورکین

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

(Dworkin) به عنوان هسته اصلی «عدالت اجتماعی»، مطرح شدبااین استدلال که پاداش افراد، نبایدفقط در رابطه با «شرایط اجتماعی» و«مسئولیت‌های فردی» باشد، بلکه موقعیت‌های فردی نیز باید مورد توجه قرارگیرند. به این ترتیب «برابری فرصت‌ها» به عنوان یکی از مفاهیم اصلی اصلاح وضع رفاه مطرح گردید(Acocella,2002).

راولز یکی از مهم‌ترین تئوری‌پردازان عدالت اجتماعی در غرب می‌باشد. او اصول عدالت اجتماعی خود را بر مبنای ایدئولوژی لیبرالیسم بنا نهاد و توانست تضاد میان سود فردی درلیبرالیسم را با مساوات وبرابری اجتماعی در سوسیالیسم حل نماید. گرچه اندیشمندان بسیاری حتی در میان لیبرالیست‌ها، تئوری او را بشدت مورد نقد قرار داده‌اند، اما بهرحال نمی‌توان نقش راولز را به عنوان معمار تئوری عدالت اجتماعی موردتحسین قرار نداد. شاید بتوان رولز(Rawls) را معمار تئوری عدالت اجتماعی نامید. چرا که بعد از انتشار کتاب او با نام «نظریه عدالت» در سال ۱۹۷۱، «عدالت اجتماعی» و تئوری راولز موضوع غالب در جهان انگلیسی زبان و انگیزه نوشتن حجم عظیمی از معرفی‌ها، بازخوانی‌ها، تفسیرها و نقدها شد. او از مدافعان ***دموکراسی لیبرال، اقتصاد بازار و دولت رفاه*** باز توزیع‌کننده بود. و هنر او تلفیق این سه مفهوم با هم در «نظریه عدالت» خود می‌باشد (ایچ لسناف، ۱۳۷۸). او به عنوان یکی از مهم‌ترین فیلسوفان قرن بیستم آثارش به نسلی از اندیشمندان سیاسی الهام بخشید. در حالی که او به لحاظ فکری، تحت‌تاثیر افکار کانت قرار داشت، سعی کرد، تا یکی از پیچیده‌ترین مسائل فلسفه سیاسی یعنی مسئله عدالت را، حل نماید (بشیریه، ۱۳۷۵). در واقع همه منتقدان و طرفداران راولز هریک به نوعی در تکمیل نظریه «عدالت اجتماعی» در چارچوب ارائه شده راولز موثر بوده‌اند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

می‌توان گفت، راولز، در نظریه عدالت خود، درصدد آشتی لیبرالیسم و سوسیالیسم با یکدیگر می‌باشد. وسعی دارد تا عقاید سوسیالیسم را در درون مفاهیم لیبرالی عرضه نماید. او در سال۱۹۹۳، با انتشارکتاب «لیبرالیسم سیاسی» نظریه عدالت را به «مثابه انصاف» مطرح کرد و آن را براساس جامعه لیبرالی استوار نمود (غرایاق زندی،۱۳۸۱).

راولز، در تلاش، برای ارائه یک تئوری «عدالت اجتماعی» کاربردی است و در این مسیر تاکید بر نهادهای اجتماعی را، با انتخاب تلفیقی از سودمندگرایی و نهادگرایی ضروری می‌شمارد. از نظر راولز عدالت اولین فضیلت نهادهای اجتماعی باید باشد. به این دلیل که صداقت و درستی از بدیهیات عقلی است و اگر در تنظیم و چگونگی کارایی قوانین و نهادها، اصول عدالت در نظر گرفته نشده باشد، آن قوانین و نهادها باید اصلاح یا منسوخ شوند. در اصول عدالت راولز، هر فرد دارای مصونیت است، به طوری که حتی رفاه اجتماعی نیز به عنوان یک کل، نمی‌تواندمصونیت فردی را از بین ببرد [اصل سود فردی در ایدئولوژی لیبرالیسم]. پس اصل عدالت با اصل آزادی همزاد است. بنابراین جامعه عادل بر تساوی آزادی‌های میان شهروندان استوار می‌باشد به طوری که حقوق مسلم افراد نباید موضوع معامله سیاسی یا منافع اجباری جامعه قرار گیرد و فقط زمانی بی عدالتی می‌تواند مورد قبول واقع شود که دوری از بی‌عدالتی بزرگتر مطرح باشد (Rawls,1972).

راولز نیز همانند سایر تئوری‌پردازان غرب، اصل منافع و سود فردی را علت همکاری اجتماعی بین افراد جامعه و در نتیجه تشکیل نهادهای اجتماعی می‌داند. و از آنجا که توزیع منافع بوجود آمده در نتیجه تلاش‌های مشترک و همکاری اجتماعی افراد، موردتوجه همگانی است، پس مجموعه‌ای ازقوانین را لازم می‌داند،

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

تا ترتیبات اجتماعی را به گونه‌ای تنظیم نماید که تقسیم منافع با سهم‌های متناسبی به نسبت میزان تعهد افراد، صورت گیرد و این خود از اصول عدالت اجتماعی می‌باشد. به این معنا که اصول عدالت اجتماعی شامل روشی است که از یک سو وظایف و حقوق افراد را در نهادهای اصلی جامعه تعیین می‌کند و از سوی دیگر توزیع مناسب منافع و ظرفیت‌های همکاری اجتماعی را تعیین می‌نماید [توزیع منافع در عقاید سوسیالیستی] در اینجا راولز علاوه بر مفهوم سود فردی، همکاری مشترک افراد و جامعه را در نهادهای اجتماعی، به مفهوم عدالت اضافه کرده است و جامعه عادل از نظر او جامعه‌ای است که:

۱- همه افراد آن اصول عدالت یکسانی را پذیرفته باشند.

۲- نهادهای اجتماعی به طور عام براساس این اصول تنظیم شده باشند (Rawls,1972).

راولز در موردتوجه به مسائل اجتماعی مهم دیگر از قبیل، هماهنگی، کارایی، و ثبات جامعه، معتقد است که، باید طرح‌ها و برنامه‌های افراد با هم متناسب باشد تا فعالیت‌های آنها با یکدیگرهماهنگ شودوبدین‌ترتیب آنها بدون داشتن انتظارات نامشروع و دست نیافتنی به منافع خود برسند(Rawls, 1972).

پس موضوع اولیه در «عدالت اجتماعی» ساختار اجتماعی است. به عبارت دقیق‌تر، مسیری که در آن نهادهای اصلی اجتماع، حقوق اساسی و وظایف را تعیین می‌کنند و منافع حاصل از مشارکت اجتماعی را توزیع می‌نمایند. راولز تاکید می‌کند که نهادهای اصلی اجتماعی، در رابطه با ساختار سیاسی، زیربنای اقتصادی و آرایش اجتماعی می‌باشند. بدین‌ترتیب حمایت قانون از آزادی تفکر، آزادی وجدان، بازار رقابتی، مالکیت خصوصی، خانواده تک‌همسری و... مثال‌هایی از نهادهای اصلی اجتماعی هستند(Rawls - 1972).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

اهمیت نهادهای اصلی اجتماع، در مفهوم «عدالت اجتماعی» در این است که ضمن تعیین حقوق و وظایف انسان در چشم‌انداز زندگی او، بشدت تاثیر دارند به این معنا که انتظار و امیدی که هر فرد می‌تواند برای زندگی آینده خود داشته باشد، به نهادهای اجتماعی بستگی دارد. درنتیجه ساختارنهادهای اصلی اجتماعی، موضوع اولیه «عدالت اجتماعی» می‌باشد. چراکه تاثیرات آنها، آنچنان عمیق است که می‌توان آنها را نقطه آغاز نامید. بنابراین، قوانین «عدالت اجتماعی» باید، براساس ساختارهای سیاسی- اجتماعی و اقتصادی گوناگون جوامع مختلف و انتظارات‌مختلفی‌که مردم آن‌جوامع اززندگی‌دارند، تنظیم‌شوند(Rawls ,1972). [بر همین اساس است که تئوری‌پردازان «عدالت اجتماعی» در غرب، به ضرورت تنظیم‌قوانین‌جدید«عدالت اجتماعی»دررابطه‌با تغییر وتحولات درساختار سیاسی- اجتماعی- اقتصادی‌دنیای‌غرب تاکیددارند(B. Lehning & Weale,1997)] . در حقیقت راولز، مفهوم «عدالت اجتماعی» را از یک‌سو به عنوان بخشی از تفکر اجتماعی و از سوی دیگر به عنوان توازنی مناسب میان رقابت در مطالبات موجود در اجتماع، می‌داند. به همین جهت، «عدالت اجتماعی» را، محاسبه اصول توزیعی خاص، برای نهادهای اصلی تعریف می‌کند(Rawls,1972)، به طریقی که در تضاد مطالبات منافع میان گروه‌های اجتماعی، هر گروه اجتماعی به تناسب نیاز و وظایف و تعهد خود در جامعه (استحقاق)، باید بهره‌مند شود. پس قوانین اجتماعی، باید به گونه‌ای تنظیم شوند که، فقط سود گروه‌های خاصی از مردم را در نظر نگیرند، بلکه به طور موثر، با مفهوم «عدالت اجتماعی» برای همه طراحی شده باشند و لازم است همه افراد و نهادهای اجتماعی، به این اصول احترام بگذارند (Rawls,1972).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

پس «عدالت اجتماعی»، همان «عدالت توزیعی» است و مسئله مهم در آن، انتخاب یک سیستم اجتماعی است. به این معنا که برای دست‌یابی به «عدالت توزیعی»، لازم است، فرایندهای اجتماعی- اقتصادی در داخل نهادهای سیاسی مشروع و مناسب قرار گیرند. بدون چنین نهادهایی، فرایندهای توزیع عادلانه نخواهدبود(Rawls ,1972). راولز، به تامین «عدالت اجتماعی» براساس دو اصل «عدالت اجتماعی» تاکید دارد. اما تاثیرات قدرت سیاسی بازار آزاد، را در چگونگی توزیع نمی‌تواند انکار کند. در اینجا نقش مداخله دولت را، برای توزیع ثروت ضروری می‌داند. لیکن نه به اندازه‌ای که مانع مسیر تولید و جریان سرمایه شود. (بشیریه، ۱۳۷۵).

دو اصل تئوری عدالت اجتماعی راولز

۱- هر شخص (فرد) در رقابت آزاد، بادیگران، باید دارای حقوق مساوی باشد.

۲- نابرابری‌های اقتصادی- سیاسی، باید به گونه‌ای باشند که:

الف) پیشرفت هر فرد به طور منطقی تضمین باشد.

ب) دسترسی‌به‌مشاغل، فرصت‌ها، خدمات برای‌همه، مهیاباشد (Rawls, 1972).

مورد این دو اصل، دسترسی به خدمات، مشاغل، فرصت‌ها برای همه فراهم است، که موردقبول تمامی تئوری‌پردازان «عدالت اجتماعی» می‌باشد و به عنوان یکی از اصول «عدالت اجتماعی» راولز مطرح شده است. در این اصول نهادهای اجتماعی مسئول ترتیب و تنظیم «عدالت اجتماعی»، می‌باشند. پس می‌توان در مورد عادلانه یا ناعادلانه‌بودن نهادهای موجود، از طریق ارزیابی چگونگی توزیع منابع، توسط آنها قضاوت کرد. به این معنا که در این ارزیابی، باید چگونگی توزیع منابع و منافع اجتماعی موردسوال قرار گیرد. در این راستا، مباحث جدید «عدالت

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

اجتماعی» توزیع حقوق، ناتوانی‌ها، برتری‌ها، زیان‌ها، فرصت‌های برابر یا نابرابر، قدرت‌ها، نیازها، ثروت (عامل کنترل منابع ویژه) و فقر، را مطرح می‌کنند. پس موضوع مهم برای دفاع یک نهاد از مشروعیت خود، به عملکرد عادلانه یا غیرعادلانه آن نهاد مربوط می‌شود (Barry, 1989).

با وجود این‌که، بسیاری از متفکران غربی (اعم از لیبرالیست، سوسیالیست) جنبه آرمانی‌بودن «عدالت اجتماعی» راولز را، موردنقد قرار داده‌اند وسعی دارند تا «عدالت اجتماعی»رامقوله‌ای صرفاًاجتماعی معرفی نمایند، نه اخلاقی، (نظری‌نژاد، ۱۳۸۱) و یا با تعریف «عدالت اجتماعی» به مثابه کاهش نابرابری در فرایند جهت‌گیری به سوی عدالت(smith, 1994) سعی در تبیین نسبیت‌گرایی در اجرای «عدالت اجتماعی»، دارند تا بدین وسیله منافع جوامع لیبرالیستی مصون بماند.

برخی دیگر از اندیشمندان، سعی در واردکردن مفاهیم اخلاقی و معنوی به عنوان یک اصل غیر قابل‌انکار، در مفاهیم علوم اجتماعی دارند. از جمله دیوید هاروی (در بخش مربوط به مفاهیم فضا به آن خواهیم پرداخت) و بریان بری (Brain Barry) که معتقد به اجرای کامل «عدالت اجتماعی» در همه زمینه‌ها می‌باشند.

بریان بری در ارتباط با این موضوع از نقطه ارتباط میان «عدالت اجتماعی» و «عدالت فردی» به عنوان یک فضیلت انسانی سوال می‌کند و در پاسخ به این سوال، به ایجاد نهادهای اجتماعی، در نتیجه زندگی اجتماعی افراد و همکاری مشترک میان آنها در زندگی اجتماعی اشاره می‌نماید [همان مفهوم قرارداد اجتماعی که توسط روسو، هابز و لاک همچنین پیشینیان آنها ارسطو و افلاطون، مطرح شد و راولز نیز آن را یکی از پایه‌های تئوری عدالت اجتماعی خود قرار داده

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

است (رجوع شود به بشیریه تاریخ اندیشه‌های سیاسی....- ۱۳۷۵]. بری، تاکید می‌کند که عدالت یا بی‌عدالتی در نهادهای اجتماعی، با فلسفه سیاسی جامعه ارتباط بسیار نزدیک دارد (Barry, 1989). در تکمیل نظر بری می‌توان گفت تجربه انسان در طول تاریخ بشر ثابت کرده است که تا فرد، خود دارای این خصلت اخلاقی نباشد، نخواهد توانست درجامعه عادلانه رفتارکند و مسئولیت‌های فردی خود را در ارتباط با جامعه نیز به خوبی انجام دهد. پس یکی از وظایف مهم نهادهای اجتماعی باید تربیت افراد جامعه بخصوص مدیران و تصمیم‌سازان، با درک عمیق واحساس مسئولیت زیاد نسبت به چگونگی اجرای «عدالت اجتماعی» باشد. اصل مهمی که تنها در ایدئولوژی مکتب اسلام (اسلام یعنی آخرین دین الهی) به آن پرداخته شده است. در حقیقت عدالت به عنوان یک اصل، ریشه در اصول عقایداسلام دارد ومعیارانتخاب رهبران ومدیران جامعه توسط مردم می‌باشد. بریان بری، برای نشان دادن ارتباط بسیارزیاد میان فلسفه سیاسی جامعه و «عدالت اجتماعی»، این‌سوال رامطرح‌می‌کندکه اگردرنهادهای اجتماعی بی‌عدالتی بوجود آید چه باید کرد؟ آیا لازم است قوانین موجود تغییر یابد؟ یا باید نهادهای عادلانه‌تری بوجود آیند؟ او چگونگی پاسخ به این سوال را به شدت به فلسفه سیاسی جامعه مربوط می‌داند (Barry-1989).

اسلام و تئوری عدالت اجتماعی

هدف ما در اینجا پرداختن به تئوری‌های «عدالت اجتماعی» بدون ورود به بحث‌های طولانی در مورد مفاهیم و اصول آن است.

هسته‌اصلی تئوری‌های «عدالت اجتماعی»، دوچیز است: ۱- شرایط اجتماعی ۲- تعهد افراد (در بخش مفهوم عدالت اجتماعی به آن پرداختیم). به طور کلی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

تئوری‌های «عدالت اجتماعی» درپاسخ به دوسوال‌اساسی شکل‌گرفته‌اند: ۱-عدالت چیست ۲- چرا باید عادل بود؟ از نظر بری بهترین دلیل عمل عادلانه «درک عدالت» است. اما او در توضیح رابطه عقلانیت با عدالت، مسئله تضاد عقلانیت را در صورت تقابل عدالت با منافع (شخصی و گروهی) بیان می‌کند [عقلانیت لیبرالیستی]. او به عنوان نمونه، رفتار سیاسی ایالات متحده امریکا با فلسطینیان و جنوب آفریقا را مطرح می‌کند و آن را ناشی از عقلانیتی می‌داند که حقوق دیگران را نادیده می‌پندارد. بری تاکید می‌نماید که راه‌حل مشکل، فقط در اتخاذ سیستمی است که اجرای عدالت را تضمین کند. او در کتاب «تئوری‌های عدالت اجتماعی» خود سعی دارد تا نشان دهد تئوری «عدالت اجتماعی» راولز، لیبرالیستی است و براساس عقلانیت لیبرالیستی بناشده، پس این تئوری نمی‌تواند جهان‌شمول باشد(Barry ,1989) [آیا اتخاذسیستمی که بری آن را برای اجرای عدالت ضروری می‌داند جز از طریق حاکمیت معصوم امکان‌پذیر خواهد بود].

درحقیقت تئوری‌های«عدالت اجتماعی» به دلیل آنکه با دیدگاه منافع فردی لیبرالیسم و تفکر سود فردی غرب پایه‌ریزی شده‌اند (بشیریه، ۱۳۷۵)، در برخورد با منافع سایر ملل و یا اقلیت‌ها و گروه‌های نژادی و... حتی در داخل قلمرو ملی خود، دچار چنین تناقضاتی می‌باشند. زیرا این تئوری‌ها و در درون خود درگیر مسائل پیچیده‌ای هستند که اینجا فرصت پرداختن به آن نیست. (ر.ک ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب و(Harvey, Justice,1996) در حالی که در فلسفه سیاسی اسلام عدالت اجتماعی که منشور آن را در نامه امام علی(ع) به مالک‌اشتر می‌توان یافت،«عدالت اجتماعی» مفهومی معنوی و اجتماعی داردو به جای منافع فردی، اعتقاد به خدا و لزوم اجرای «عدالت اجتماعی» برای تکامل جوامع انسانی در مسیر توحید و برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت [و برابری ذاتی افراد بشر

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

از هر نژاد و قومیت در برابر خالق یکتا] مطرح است. به همین جهت در مکتب اسلام، برخی سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی مسئول ایجاد «عدالت معنوی» و برخی دیگر مسئولیت ایجاد «عدالت اجتماعی» را دارند. در نظام اسلامی مفهوم معنوی«عدالت‌اجتماعی» تغییرناپذیراست زیرا به‌اصول دین اسلام مربوط می‌شود، در حالی که مفهوم اجتماعی آن طبق شرایط زمان و ویژگی‌های اجتماعی-اقتصادی جامعه، درجهت تامین وحفظ منافع مردم قابل‌تغییر می‌باشد (مولانا، ۱۳۸۰). شهیدمطهری، مسئله نسبیت اخلاق و «عدالت اجتماعی» را رد می‌کند و معتقد به مطلق‌بودن این دو مقوله است. شهید مطهری، چنین استدلال می‌کند که، «عدالت اجتماعی» وسایرمفاهیم اخلاقی فقط در رابطه با اعتقاد به خالق یکتا معنا دارد. پس احساس مسئولیت فرد و جامعه نسبت به اجراء دستورات الهی و احساس مسئولیت نسبت به کل جهان هستی، به عنوان مخلوق پروردگار یکتا، معنا و مفهوم می‌یابد. زیرا مسئولیت و عدالت در رابطه با حق بوجود می‌آیند و چون در اعتقاد به توحید، حق فقط خداست، انسان در رابطه با خود، جامعه، نسل آینده، محیط زیست و... کل جهان هستی، مسئولیت می‌یابد. از نظر استادمطهری عدالت نمی‌تواند به معنای مساوات در همه چیز باشد، زیرا به این علت که شاید تقسیم ثروت به طور مساوی امکان‌پذیر باشد، اما موهبت‌های الهی و استعدادها، مقام و منزلت‌ها را نمی‌توان به طور مساوی تقسیم کرد و اصولاً اختلاف افراد از حیث موهبت‌های الهی و استعدادها، خود موجب اجتماعی‌بودن انسان و همگرایی آنها است. شهید مطهری، برای «عدالت اجتماعی» سه تعریف ارائه می‌نماید:

۱- «عدالت اجتماعی» به معنای تساوی همه افراد در برابر قانون

۲- «عدالت اجتماعی» به معنای اینکه اگر افراد در شرایطی ناهمسان قرار دارند قانون نباید در مورد آنها یکسان عمل کند.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

۳- ازآنجاکه اجتماع‌خود، ترکیبی‌از افراداست وهمانند ترکیب هیدروژن و اکسیژن که محصول جدیدی مانندآب بوجود می‌آورد، اجتماع نیز ترکیبی از افراد است که خوددارای هویت‌می‌باشدیعنی دارای‌عمر، حیات وخط سیر است، پس اصالت دارد. بدین‌لحاظ معنای سوم«عدالت اجتماعی»ایجادتوازن‌اجتماعی،می‌باشد، یعنی اعطاء کل ذی‌حق حقه، از آنجا که عدالت، بر پایه حقوق واقعی و فطری استوار است، پس هم جامعه و هم فرد حق هستند و عدالت یک امر نسبی نیست (مطهری).

جدول۱: تقسیم‌بندی تئوری‌های عدالت اجتماعی براساس دیدگاه‌های مختلف فکری را نشان می‌دهد.

جدول ۱: طبقه‌بندی تئوری‌های عدالت اجتماعی در دیدگاه‌های مختلف فکری(John Mcintyre &Mezegg)

ایدئولوژی سیاسی	راهبرد افزایش عدالت	نقش کار	تاکید بر هدف عدالت	بحث‌ها و ابزار و روش‌های اصلی
حفظ منابع طبیعی (محیط‌گرایی)	راهبرد عدالت نیاز ندارد. رفاه برای آنان که قادر به تامین خود نیستند.	کار و عدالت با هم ارتباط ندارند.	فرصت‌ها برای همه فراهم است. ماهیت نظم در جامعه وجود دارد و فقط عده‌ای می‌توانند سودمند شوند.	حفظ وضعیت چرخه اجتماعی، طبقه و باز تولید.
حفظ منابع طبیعی نو (محیط‌گرایی نو)	تهیه‌دسترسی‌ها، فرصت‌هاوشانس دوم، فرصت تحصیل برای مردم ناتوان تا از حاشیه عبور کنند.	کار، وسیله‌ای برای بیان ارزش فرد به جامعه است.	پیشرفت فرد به منظور به حداکثر رساندن‌ظرفیت‌های اقتصادی فرد، قدرت فرد به منظور باز پیشرفت فرد. پس توجه به منافع فرد، موجب منافع اجتماعی و پیشرفت جامعه از طریق افزایش تولیدمی‌شود و از هدررفتن استعدادها جلوگیری می‌کند.	استفاده از سرمایه انسانی - مدیریت‌گرایی
لیبرالیسم نو	گوناگونی مدیریت‌هانظارت بر محرومیت اجتماعی از طریق روابط میان بازار کار و رفاه	رفاه از طریق کار	انتخاب فردی. محرومیت اجتماعی شکستی است که در روابط میان فرد و جامعه از طریق مسائل تخصیص منابع از مسیر روابط قدرت با هویت فرهنگی- اجتماعی بوجود می‌آید...	اعطاء قدرت به بازار، عقلا نیت اقتصادی و تعهد دو طرفه میان فرد و جامعه.
لیبرالیسم و لیبرالیسم انسان‌گرا	برطرف‌کردن موانع برای افزایش سطح نمایش گروه‌های هدف	کار جنبه مهم زندگی است و همه مردم برای کار حق دارند.	عدالت توزیعی (راولز) از طریق ساخت سیستم آموزشی قابل وصول برای افراد، با توزیع منابع که امکان‌ازمیان بردن بی‌عدالتی‌ها را فراهم می‌آورد	بیان آسیب‌های اجتماعی- تعدیل رقابت در منافع اجتماعی
سوسیالیسم، رادیکال سوسیالیسم	اعتراضات‌مردمی،تلاش‌برای آگاهی مردم و توسعه ابزار برای قدرتمندترعمل‌کردن کارهای گروهی در اجتماع	همه مردم حق دارند تحت شرایط سالم و مناسب، کار داشته باشند	عدالت اجتماعی- غلبه وتسلط هیچ گروهی نباید حمایت شود تا از توسعه جنگ نابرابر در درون سیستم ظالمانه جلوگیری شود.	سیستم‌اقتصادی به منظور تاثیر و تغییر در روابط اجتماعی فرآیندهای نهادی باید عوض شوند.
اسلام*	ایجادفرصت‌مناسب‌برای‌رشد وتکامل‌همه‌افرادباجهت‌گیری به نفع طبقات آسیب‌پذیر	کار ، یک ضرورت حیاتی است و همه مردم حق دارند کار داشته باشند	ایجاد توازن اجتماعی، به منظور تحقق تکامل و تعالی انسان در مسیر توحید	کنترل مالکیت خصوصی و کنترل انباشت ثروت، اعطاء قدرت به دولت و توازن میان مصالح فرد، جامعه و محیط زیست

*این بخش نویسنده مقاله به جدول اضافه شده است.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

دلائل برتری مفاهیم عدالت اجتماعی در اسلام

۱- آرمانی و غایت‌نگری آن در ارتباط با خدا و جهان هستی، به عنوان نمونه، قرآن کریم هدف بعثت انبیاء را، قیام مردم برای برقراری قسط و عدل معرفی می‌نماید (قرآن کریم- سوره حدید آیه ۲۴). و نیز (سوره حشر آیه۶) علت حکم خداوند در مورد تخصیص غنایم به خدا و رسول و... را جلوگیری از انباشت ثروت توسط ثروت‌اندوزان ذکر می‌فرماید.

۲- اصالت فقط سود فردی نیست، بلکه فرد و اجتماع هر دو در رابطه با خالق جهان هستی دارای اصالت هستند.

۳- انتقاد اندیشمندان غرب به «عدالت اجتماعی» غرب، مانند هایک، که از آن به عنوان «سراب عدالت اجتماعی» نام می‌برد (آربلاستر،۱۳۷۷) و هاروی که معتقد است، «عدالت اجتماعی» با فلسفه سیاسی لیبرال، در صورتی که اجرا هم بشود، نخواهدتوانست ادامه یابدو قهراً متوسل به پراکنش تناقضات و تنش‌های سیاسی و اجتماعی خود درمناطق مختلف جغرافیایی خواهدشد (Harvey, Justice,1996).

۴- جهان‌شمولی عدالت اجتماعی در اسلام به دلیل اصل برابری و برادری همه انسانها و عدم برتری میان آنها جز، به داشتن تقوی آنهم نزد پروردگار عالم.

موضوع جهان‌شمولی عدالت اجتماعی در تئوری راولز مورد انتقادات فراوان قرار گرفت، از جمله اینکه، برقراری عدالت جهانی، نیازمند دولتی جهانی است که تئوری راولز فاقد آن است (بشیریه، ۱۳۷۵).

اکنون نهضت‌های سبز و محیط‌گرایی نو، «عدالت محیطی» را در سطح جهانی ترویج می‌کنندومعتقدند که برقراری «عدالت اجتماعی» جز به جهانی‌شدن «عدالت محیطی» قابل‌وصول نیست. آنان ابزار رسیدن به عدالت جهانی را، وجود یک سازمان جهانی عادل دارای اقتدار اقتصادی امکان‌پذیر می‌دانند. این در حالی

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

است که در تفکر اسلامی آرمان عدالت‌خواهی، جهان‌شمول است و برقراری عدل و داد جهانی به دست مهدی موعود (عج) در انتظار است. زیرا عدالت در رابطه با حق دو طرفه، مفهوم می‌یابد، حق افراد نسبت به هم، حق فرد به اجتماع واجتماع به فرد، حال اگر بتوانیم حق فرد به اجتماع واجتماع به فرد را با مفاهیم قرار داد اجتماعی توجیه کنیم چگونه خواهیم توانست عدالت جهانی و مسئولیت نسبت به نسل آینده، عدالت محیطی و... را توجیه کنیم؟ چنانچه اشاره شد، تئوری‌پردازان غرب، خود درگیر منازعات وسیع در این رابطه هستند. در صورتی که در دیدگاه اسلامی در راستای اعتقاد به توحید، فرد و جامعه نسبت به هم و نسبت به کل جهان هستی، شامل‌محیط‌زیست ونسل آینده دارای مسئولیت می‌باشند (مطهری)

نتیجه‌گیری

به عنوان نتیجه‌گیری می‌توان به سه نکته مهم توجه کرد:

الف- به دلائل زیر تئوری عدالت اجتماعی غرب فاقد کارآیی لازم برای ایجاد عدالت اجتماعی بخصوص در سطح جهانی می‌باشد:

۱.«عدالت اجتماعی» در هر جامعه باید براساس ویژگی‌های ساختاراجتماعی- اقتصادی- فرهنگی‌خاص آن جامعه و برمبنای فلسفه‌سیاسی‌آن جامعه، بوجود آید.

۲.تئوری‌های عدالت اجتماعی غرب، مخصوص جوامع‌غربی وبرای ازمیان‌بردن مسائل و مشکلات موجود در آن جوامع طراحی شده‌اند. به این دلیل که راولز خودنیز با وجودداشتن ادعای جهان‌شمولی برای تئوری عدالت‌خود، بعد از گذشت ۲۲ سال ازطرح تئوری خودبا انتشارکتاب «لیبرالیسم سیاسی» درحقیقت پذیرفت که «عدالت اجتماعی» او مختص جوامع لیبرال‌دمکرات مدرن، بویژه ایالات متحده آمریکا است. زیرا هدف او ایجاد چارچوبی محکم و منسجم برای لیبرالیسم بود که

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

شایدبه قول نورمن دانیل (Norman Danial. S) تساوی طلب‌تر از لیبرالیسم قرن ۱۸و۱۹ باشد، بود و در حقیقت اصل دوم راولز، جلوگیری از تنش‌های اجتماعی موجود در دهه‌های ۷۰-۶۰ غرب بویژه آمریکا، از طریق تغییر جهت نابرابری‌های اجتماعی- اقتصادی، به نفع طبقات آسیب‌پذیر، باایجادحداقل شرایط لازم، برای محرومان بود. با این استدلال که رضایت به حداقل سود خود می‌تواند مانع تجاوز به حقوق دیگران[بخوانید صاحبان سرمایه] باشد(غرایاق زندی،۱۳۸۱).

بنابراین، راولز نه تنها معمار تئوری «عدالت اجتماعی» است بلکه منجی اندیشه لیبرالی از طریق نوسازی آن، با قراردادن مفهوم عدالت در آن می‌باشد. او با قبول تقدم فرد بر جامعه سعی دارد با اضافه‌کردن تئوری عدالت به آن از طریق قراردادی سیاسی، میان نهادهای اجتماعی و افراد، لیبرالیسم را بازسازی کند و تضاد میان منافع فردی را در آن حل نماید (آربلاستر،۱۳۷۷). بی‌جهت نیست که برایان بری، راولز را متفکری می‌نامد که با مقدمات رادیکالی نتایج محافظه‌کارانه می‌گیرد (آربلاستر،۱۳۷۷).

به هرحال همان‌طور که پیتر سینگر (Peter Singer) در کتاب «مروری بر کتاب نوزیک» می‌گوید«اگر با راولز تا نیمه راه پیش برویم، منطق موضع ما، وادارمان می‌سازد تا همه راه را با نوزیک همراه شویم، به گونه‌ای که گویی در آغازگمراه بوده‌ایم(آربلاستر،۱۳۷۷). در اینجا می‌توان از روبرت‌نوزیک (Nozick) و هایک (Hayek) به عنوان مخالفان راولز نام برد. هایک، برابری افراد را فقط در برابر قانون می‌پذیرد. او از معتقدان به بازار آزاد و مالکیت خصوصی است و حداقل معیشت برای محرومان را از طریق عملکرد دولت تجویز می‌کند. او تاکید دارد که برابری با پیشرفت ناسازگار است و کتاب «سراب عدالت اجتماعی» در رد نظریات راولز، نوشته است (ایچ لسناف،۱۳۷۸و آربلاستر،۱۳۷۷).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

یادآوری می‌شود که نوزیک و هایک از فیلسوفان لیبرالی هستند که به علت مخالفت با آزادی و حمایت بیش از حد از مالکیت خصوصی و عدم‌مداخله دولت در توزیع درآمد، به تحجر شهرت دارند (آربلاستر،۱۳۷۷). ..)،

۳- مفاهیم موجود در تئوری‌های «عدالت اجتماعی» از قبیل، عدالت، آزادی، شرایط اجتماعی و... در جوامع مختلف دارای معانی گوناگونی است، پس هر جامعه‌ای باید عدالت اجتماعی مختص خود را داشته باشد.

ب- عدالت اجتماعی با مفهوم اسلامی آن می‌تواند نجات بخش جوامع انسانی باشد:

۱-مفاهیم والا و ارزشمند آزادی، عدالت و... در مکتب اسلام برخلاف سایر مفاهیم جنبه آرمانی و الهی دارد نه مفهوم منافع فردی.

۲-این مکتب به برقراری عدالت در جامعه اهمیت قائل است. به گونه‌ای که در فلسفه سیاسی اسلام نه‌تنها به تربیت رهبران و مدیران عادل بلکه به تربیت همه شهروندان، بامعیارعدل‌وانصاف تاکیدمی‌شودو ازسوی‌دیگر، ایجادنهادهای اجتماعی با موازین عدالت، به منظور ترویج و تامین عدالت در اسلام را ضروری می‌داند.

۳-به دلیل برتری مفاهیم اصول عدالت و «عدالت اجتماعی» در اسلام، حکم عقل ایجاب می‌کند، که ازمیان دونگرش (عدالت اجتماعی غرب- عدالت اجتماعی اسلامی) دیدگاهی که دارای برتری بیشتری است، انتخاب شود.

ج- فقدان عدالت اجتماعی در میان جوامع اسلامی به دلیل عدم‌انطباق این جوامع با فلسفه سیاسی اسلام است.

۱- میان عقاید فردی مسلمانان با «فلسفه سیاسی» اسلام فاصله وجود دارد (برنارد لوئیس، ۱۳۷۸).

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

۲- برخی دولت‌های حاکم بر جوامع اسلامی غالبا دست‌نشانده بیگانه بوده و با آرا مردم مسلمان به قدرت نرسیده‌اند.

۳- منافع بعضی دولت های حاکم بر جوامع اسلامی در راستای منافع مردم نیست به همین دلیل بسیاری از قوانین اقتصادی و اجتماعی اسلام از جمله قانون مالکیت مسکوت مانده‌اند و براساس نیازهای جدید بازنگری نشده‌اند.

بنابراین ضروری است فاصله میان فلسفه سیاسی اسلام و ساختار اجتماعی-اقتصادی جوامع اسلامی، هرچه سریع‌تر ترمیم شود تا عدالت در جوامع اسلامی برقرار گردد. همچنین لازم است تکلیف مسئله چگونگی مالکیت خصوصی و عمومی که یکی از نهادهای اصلی جامعه می‌باشد، طبق فلسفه سیاسی اسلام به طور صریح، روشن شود.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]

منابع و مآخذ

۱- آربلاستر، آنتونی، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، نشر مرکز،۱۳۷۷

۲- ایچ لسناف، مایکل، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ اول، نشر کوچک، ۱۳۷۸.

۳- افروغ، عماد، ریشه‌یابی عوامل جدایی‌گزینی فضایی و پیامدهای آن در تمرکزفقروشکل‌گیری خرده فرهنگ کجرو، خلاصه مقالات همایش توسعه و ضد توسعه، ۱۳۸۰.

۴- بشیریه، حسین، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، فلسفه سیاسی جان راولز، بخش ۲۵، شماره ۱۱۰-۱۰۹ مجله اطلاعات اقتصادی سیاسی، سال۱۳۷۵.

۵- غرایاق زندی، داود، نظریه عدالت به‌مثابه انصاف، جان‌راولز، نظریه‌ای جهان‌شمول یا لیبرالی، اطلاعات سیاسی- اقتصادی، سال ۱۷، شماره ۶ و ۵، بهمن و اسفند ۱۳۸۱.

۶- لوئیس، برنارد، زبان سیاسی اسلام، ترجمه غلامرضا بهروز لک، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۸.

۷- مطهری، مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، جلد اول: انتشارات صدرا، (تاریخ ندارد).

۸- مولانا، حمید، امام علی(ع) و ابعاد عدالت اجتماعی، کتاب نقد، سال پنجم، بهار ۱۳۸۰.

9- Acocella, Nicola «Theories of Justice, Social Condition and personal responsibility in Roemer’s Contribution», University of Rome’ La, Sapienza, 14 April, 2002.

10- B.Lehning, Precy, Albert Weal «Citizenship, democracy and justice in new Europe», European political Science, Series, Edited by Hans Kaman, 1997.

11- Barry, Brain «theories of justice», Harvester wheat sheaf V.1, 1989.

12- Harvey, David «Justice, Nature and Geography of Difference», Black well publishers Inc, first published, 2142, U.S.A, Oxford OX IJF, UK, chapter 13, XXIV-XXV, 1996.

13- Rawls, John «A Theory of Justice»,cleared on press of Oxford, 1972.

14- Smith, David«Geography and Social Justice» Blackwell, Oxford, UK & Cambridge, USA, 1994.

[Downloaded from isharat.khu.ac.ir on 2026-10-29]